

ای بندگان، سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بادهای نافرمانی خاموش نمائید روز ستایش است بآسایش تن و آسایش جان مپردازید اهریمنان در کمین گاهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست بین باشید نه خود بین بگو ای گمراهان پیک راست گو مرده داد که دوست میاید اکنون آمد چرا افسرده اید آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخواست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده کسی که از این باد جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت کاران آرزما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان